

## بررسی و نقد کتاب

### طبقه متوسط

محمدامیر احمدزاده\*

#### چکیده

مهم‌ترین رخداد تاریخی، که در پرتو آن رشد شهرنشینی و طبقه‌بندی اجتماعی ایران تحت تأثیر قرار گرفت، انقلاب مشروطه است. طرح مفاهیم جدیدی از جمله دولت - ملت، تأسیس مراکز آموزشی جدید با هدف توسعه دولتی آموزش نوین، تأسیس نهاد قانون‌گذاری و وارد شدن برخی گروه‌های اجتماعی به عرصه کنش‌گری مدرن با هدف توسعه حوزه عمومی، شأن تاریخی پیدا کردن اجتماع، و رشد تاریخ‌نگاری توده‌ها و گروه‌های خاموش جامعه بر اثر نقش‌آفرینی درون تحولات مشروطه از نشانه‌های آغاز راهی جدید بود تا گروه‌های فعال اجتماعی در قالب گروه‌های شهری و تحصیل‌کرده با سطح اقتصادی متوسط در توسعه تحولات درونی نقش‌آفرینی کنند. با این حال، عوامل توسعه‌بخش و گاه موانع ساختاری، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی در توسعه و تحدید نقش آنان و قبض و بسط توفیقات این لایه میانی جامعه جدید ایران مؤثر بوده‌اند. کتاب *طبقه متوسط* درصدد ارزیابی گفتمان‌های سیاسی موجود در قشرهای میانی جامعه ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۸۰ با رویافتی جامعه‌شناختی است که البته نقدهایی در عرصه روش‌شناسی، مبانی تاریخی، و ساختاری بر آن وارد است. با روشی انتقادی و از منظر تاریخی - جامعه‌شناختی به ارزیابی کتاب و آسیب‌شناسی مباحث آن و طرح این مسئله دقت‌شده است که چرا این کتاب نگاه جامعی به مسئله طبقه متوسط نداشته است؟

**کلیدواژه‌ها:** طبقه متوسط، گفتمان سیاسی، قشربندی اجتماعی، نظام مشروطه، شهرنشینی.

---

\* استادیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [ahmadzadeh@ihcs.ac.ir](mailto:ahmadzadeh@ihcs.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۸

## ۱. مقدمه (ایضاح موضوع و محورهای نقد)

پرداختن به مسئله طبقه متوسط، به منزله یکی از گروه‌های اصلی تأثیرگذار در دوران معاصر تاریخ ایران، از ابعاد گوناگونی اهمیت دارد. نکته قابل ذکر درباره تحولات جوامع در دوران معاصر از منظر جامعه‌شناسی این است که موتور محرک توسعه هر جامعه‌ای شکل‌گیری و تقویت طبقه متوسط آن است. با این حال، هر جامعه‌ای بر اساس ویژگی‌های درونی خود ماهیت و حوزه نقش‌آفرینی طبقه متوسط را می‌سازد و حوزه عملکرد آن را دچار قبض و بسط می‌کند. به‌طور کلی، طبقه متوسط ریشه تاریخی در شهرنشینی دارد و وجود آن متأثر از شهرنشینی است و از منظر اندیشه‌ای به کسب تحولات جدید گرایش دارد. این طبقه در تحصیل دانش‌های گوناگون و حرکت بخشیدن به جامعه در عرصه‌های مختلف و کسب «فهم منجر به کنش» در میان همه گروه‌های اجتماعی پیش‌گام است.

در بررسی مباحث کتاب نکاتی که لازم بود تا مؤلف با نگاه به آن‌ها به ارزیابی ساختار اجتماعی جامعه ایران پردازد و هم‌چنین موارد اشکال نظری و تاریخی مطرح می‌شود. در بخش اول ما به کاستی‌های نگرش مؤلف در تنظیم و بررسی محتوای کتاب در قالب موارد ۱ و ۲ می‌پردازیم و این‌که نویسنده باید شرایط اجتماعی جامعه پسامشروطه را متأثر از پارادایم کلان مشروطیت ارزیابی می‌کرد و در این صورت به شرح مبانی تاریخی، که جامعه ایران از رخداد مشروطه اقتباس کرده بود، می‌پرداخت که عملاً این نوع نگرش و ره‌یافت مغفول مانده است؛ حال آن‌که جامعه ایران پس از مشروطه در جست‌وجوی نظم جدید و استقلال و خوداتکایی گروه‌های اجتماعی بود و این روند الگوی تحولات بعدی هم بوده است. هم‌چنین در قالب موارد ۳ تا ۷ به موارد نقد علمی، محتوایی، روشی، و ساختاری کتاب پرداخته‌ایم.

## ۲. ضعف رویکرد کتاب در بررسی مبانی تاریخی و چهارچوب نظری بحث

از حیث تاریخی می‌توان آغاز شکل‌گیری طبقه متوسط ایران را از درون تحولات مشروطیت و با نگاه به نقش‌آفرینی نیروهای گوناگون اجتماعی در ایران ردیابی کرد. برخی از نشانه‌های شکل‌گیری هسته اولیه این گروه شامل تحول‌خواهی در عرصه سیاسی، کسب آموزش‌های جدید یا حمایت از رشد تحصیل علوم جدید، و اخذ رویکرد انتقادی به وضع موجود عصر خود بود. به‌گواه منابع متعدد تاریخ‌نگاری، سفرنامه‌ها، و خاطرات، ترکیب جامعه ایران دوران قاجار تا آستانه مشروطیت شامل بیش از ۹۰ درصد توده‌های بی‌سواد و غیرشهری بود. تحولات شهر به روش پيشامشروطه از سه ضلع اصلی تأثیرگذار، یعنی

ارگ، مسجد، و بازار، متأثر می‌شد و از نظر محتوای روابط، قدرت جامعه پیش از مشروطه به لایه بسیار نازک حاکمان و سطح بسیار ضخیم محکومان تقسیم شده بود که در عرصه اقتصادی هم رابطه ارباب - رعیتی منجر به بازتولید و استحکام همان روابط قدرت سنتی می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴). در چنین شرایطی فقط پنج درصد جامعه شهری و با تحصیلات نسبی، که از رهاورد تأسیس دارالفنون و مدارس جدید به‌شکل خرده‌گفتمان در حاشیه گفتمان پررنگ و حاکم آموزش مکتب‌خانه‌ای ایجاد شده بود، ضمن کسب اخبار از تحولات دنیای جدید و به‌دلیل ظلم و ستم حاکمان به ترسیم راهی جدید و آینده‌ای متفاوت پرداختند و تأسیس عدالت‌خانه و سپس ایجاد نظام سلطنت مشروطه و تشکیل مجلس شورا را به پیش بردند و به نظر می‌رسد که همین گروه فعالان اجتماعی مبنای شکل‌گیری طبقه متوسط ایران و حرکت دادن محتوای درونی تحولات از شکل «اجتماع» به سوی ساخت «جامعه» را بنا کردند. نحوه انتخابات مجلس اول مشروطه، که صنفی - طبقاتی بود، در جهت نظم بخشیدن به جامعه گام برداشت (اتحادیه، ۱۳۷۵: ۱۴-۱۶). گروه‌های اصلی در نظام مشروطه با حق انتخاب نمایندگانی در مجلس و تعدادی که به آنان اختصاص داشت حضور داشتند تا با نقش‌آفرینی در تصمیم‌گیری‌ها و مصوبات مجلس شورا در تحولات بعدی و اجرای آمال و اهداف مشروطیت شکل جدیدی به ساختار جامعه ببخشند. برخی مصوبات مجلس از جمله اصلاح نظام زمین‌داری در مجلس دوم در این راستا صورت گرفت. بنابراین، ساختار نظام اجتماعی ایران را بر مبنای محتوای تحول درون‌مایه آن به ساختار دوران قاجار، که نماینده میراث کهن تقسیمات دنیای قدیم ایران بود، از سازمان اجتماعی دوران مشروطیت تفکیک کردند. در کل، ساختار جامعه ایران در دوران اول از دو طبقه اصلی حاکم و محکوم تشکیل می‌شد که شاه در صدر هرم اجتماعی قرار داشت و «عقل کل» تلقی می‌شد (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۲۴: ۵، ۲۷). بر این اساس، همه چیز با شاه آغاز می‌شد و با او هم پایان می‌یافت و مالک جان و مال رعایا و همه شاهزادگان بود (کرزن، ۱۳۴۹: ۱ / ۵۲۴-۵۲۶). بنابراین، می‌توان گفت که مهم‌ترین عامل شکل‌بخشی به ساختار اجتماعی دوران پیشامشروطه هیئت حاکمه و در رأس آن شاه بود که در نبود شاه و حکومت مرکزی چه بسا این ساختار دچار بحران می‌شد. این روش سنتی تنظیم ساختار قدرت در دوران قاجار منطق حاکم بر سراسر ممالک محروسه ایران بود و تا استقرار مشروطیت در ایران برقرار بود. جامعه قاجاریه جامعه‌ای فرسوده با تعصبات قبایلی و مذهبی شدید بود و افراد آن به‌شدت پای‌بند به آداب و رسوم خاص خود و بی‌تردید از هر گونه نفوذ و تأثیر شیوه جدید زندگی دور بودند (ولی، ۱۳۸۰: ۱۹۰). تا این‌که در

مواجهه با تحولات مدرن فرنگ در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی، و اقتصادی دچار دگرگونی تدریجی شدند. ساختار اجتماعی آن به هم خورد و قدرت شاه به مانعی بزرگ برخورد کرد، زیرا به تدریج روند زندگی اجتماعی از حالت گذشته خارج شد و زندگی عشایری و روستایی به سوی زندگی شهری حرکت کرد (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۴۲). حال آن‌که در نظام مدیریتی قبیله‌ای، بافت فرهنگی حاکم دارای مختصات سنتی و اقتصاد جامعه به صورت واپس‌گرا بود که هر کدام به تأیید و بازتولید دیگری منجر می‌شد، اما انقلاب مشروطه این ساختار اجتماعی قدرت را به چالش کشید (← آفاری، ۱۳۷۹: ۳۴-۴۱). بدین ترتیب، یک قشر اجتماعی شکل گرفت که نه از طبقه حاکم بر مردم و نه از توده عظیم محکوم بود، بلکه این طبقه شامل اصناف، متفکران جدید، و تجار متوسط بود که به مرور زمان با تحول خواهی خود نقش مهمی در تضعیف عقاید سنتی در میان گروه‌های مختلف جامعه ایفا کردند و هسته مرکزی طبقه متوسط جامعه ایران را تشکیل دادند. با توجه به این مسائل، مبنای بحث ما از حیث چهارچوب نظری بر این است که سیر تحول ساختارهای اجتماعی دوران معاصر را باید به دو مقطع کلان پیشامشروطه و مشروطه تقسیم کرد و ریشه بسیاری از مسائل طبقه‌بندی اجتماعی دوران مشروطه را با نگاه کلان تاریخی ارزیابی کرد.

در همین جا این نقد به کتاب طبقه متوسط وارد است که وقایع و مسائل این طبقه را بدون نگاه مقایسه‌ای و تاریخی و صرفاً با در نظر گرفتن وضع درونی آنان بررسی کرده و به نگاه کلان و مسلطی در باب موضوع مورد بحث نرسیده است. اشکال دیگر بر محتوای متن کتاب مذکور این است که به کم‌تر نظریه و چهارچوب نظری مطرح‌شده‌ای در زمینه تحول از پایین جامعه ایران توجه داشته است، حال آن‌که با در نظر گرفتن این مباحث تئوریک می‌توانست مثلاً رویکرد مقاومت شکننده جان فوران را در پرتو تحلیل‌های خود ارزیابی کند.

### ۳. مشروطیت، شرط لازم ناکافی در توسعه بسترهای شکل‌گیری طبقه متوسط

آنچه درباره طبقه متوسط در آستانه مشروطیت می‌توان ارزیابی کرد این است که مشروطه نه در یک برهه کوتاه زمانی به ساخت و ایجاد طبقه متوسط در ایران پرداخت و نه عملاً امکان چنین تحولات سریعی در جامعه وجود داشت، بلکه حوادث منجر به مشروطه و نقش‌پذیری جدید گروه‌های اجتماعی از هر سنخی را می‌توان شکل‌گیری اولین رگه‌های اجتماعی - سیاسی طبقه متوسط تلقی کرد، زیرا این گروه‌ها با تشکیل مؤسسات و انجمن‌ها، چاپ روزنامه، و تأسیس مدرسه میل به آموزش‌های جدید با یک هدف را، که همان تلاش مشترک برای ایجاد مشروطه و سپس کشش‌گری برای حفظ آن و نهادهای

مربوطه از جمله مجلس شورا بود، محور فعالیت خود قرار دادند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۰۵؛ آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۳-۵۷). در این میان، بازرگانان در شهرهای گوناگون، ضمن هماهنگی با سایر گروه‌های فعال اجتماعی، در جهت تأسیس دولت مدرن مشروطه گام برداشتند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۴۳/۱). مجموعه مسائل مشترک برای آنان باعث نوعی همگرایی درونی و حرکت آنان از شکل یک گروه اجتماعی در مسیر تبدیل به طبقه اجتماعی در آستانه مشروطه شد. در واقع، در تبارشناسی این تحول تدریجی در جامعه می‌توان عصر سپهسالار و حرکت اجتماعی گروه‌های مختلف با یک هدف جدید مملکتی را آغاز شکل‌گیری افکار عمومی تلقی کرد که به مرور زمان رویکرد انتقادی به اوضاع پررنگ‌تر هم شد (← آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۵۹-۲۸۰). قهوه‌خانه‌ها آگاهانه به کارگاه‌های تمرین تغییرخواهی تبدیل شده بودند که در آن‌جا بازرگانان و اصناف و سایر گروه‌های فعال اجتماعی می‌توانستند با هم، دور از چشم‌های مأموران حکومت، گفت‌وگو و مرادده داشته باشند. به تدریج انجمن‌های مخفی، قهوه‌خانه‌ها، و حجره‌های بازرگانان به «مرزهای قلمرو عمومی» (پیوزی، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۸) تبدیل شدند.

در ایران عصر سپهسالار تأثیر پیش‌رفت‌های غرب در فراگیری «اسرار غرب» بسیار چشم‌گیر بود. عده‌ای هم برای کسب فهم جدید به مهاجرت پرداختند و «به کوشندگان دیگر پیوستند» (کسروی، ۱۳۵۳: ۴۵). هم‌چنین روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ خارج در ایجاد و رونق فضای جدید اجتماعی ایران و شکل جدید بخشیدن به جامعه مؤثر بودند؛ در این بین، روزنامه‌هایی مانند/ختر مقالاتی با ایده‌های اصلاحی غرب چاپ کردند. در عصر سپهسالار نوعی شکوفایی فرهنگی مترقی آغاز شد، اما ناصرالدین‌شاه از ترس شورش روشن‌فکران و سایر گروه‌های ترقی‌خواهی به این برنامه‌های نوخواهانه پشت کرد و با آن‌ها به مقابله پرداخت. میرزااحسین‌خان سپهسالار را از صدراعظمی عزل کرد و میرزایوسف‌خان مستشارالدوله را به سیاه‌چال همایونی انداخت که عاقبت در آن‌جا دچار مرگ فجیعی شد. با این حال، به نظر می‌رسد که طبقات گوناگون ایران قلمرو واقعاً عمومی خود را، که در حال شکل گرفتن بود، به شکل زیرزمینی ادامه دادند و با مرگ ناصرالدین‌شاه و آغاز سلطنت ضعیف مظفرالدین‌شاه این تحرکات اجتماعی جان تازه‌ای گرفتند و تن دادن به وضع ظلمانی پیشین از سوی افراد آگاه اجتماع محال بود (ملکزاده، ۱۳۷۱: ۱۵۸). کتاب‌های انتقادی و روزنامه‌های دوران قبل از مشروطه تأثیر عمیقی در هم‌دردان حال ایران داشت: «از آن‌جا کسانی بیدار شده و این را دانسته بودند که فراتر از آن زندگانی دوزخی مردم ایران زندگانی‌های خوش و آسوده‌ای هست. به‌ویژه در

میان بازرگانان که مردان باغیرت و دل‌آگاه فراوان پیدا می‌شد» (کسروی، ۱۳۵۷: ۳۴-۳۵). مجموعه این تحولات مبنای فهم جدید و تغییر مبنای معرفتی بخش‌های مختلفی از جامعه شد که طرح و ساختاری نو به جامعه ایران می‌بخشید.

جامعه ایران از مشروطه به بعد را بر اساس نقش‌آفرینی گروه‌های فکری و اجتماعی آن در عرصه تحولات جدید می‌توان به شش دسته تقسیم کرد: توده مردم شامل طبقات متوسط و فقیر شهری می‌شد و مهم‌ترین و فعال‌ترین بخش آن را کسبه، بازاریان، اهل حرف، و صنعت تشکیل می‌دادند. دومین گروه اجتماعی علما، وعاظ، و طلاب‌اند که با توده مردم، کسبه، و بازاریان پیوند نزدیک داشتند و نقش مهمی در برانگیختن توده مردم ایفا کردند (فوران، ۱۳۸۰: ۶۱ و ۳۲۹). سومین گروه اجتماعی، که در انقلاب مشروطه شرکت فعال داشتند، بخشی از کارگزاران دولتی موسوم به «دیوانسالاران نوگرا» بودند. چهارمین گروه اجتماعی فعال در مشروطه گروه «سرمایه‌داران وابسته» بودند. پنجمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه سران ایلات و عشایر بودند. این گروه، که تقریباً همه توده مردم عشایر نیز از آن‌ها پیروی می‌کردند، نقش مهمی در حوادث مشروطه داشتند. در آن زمان ایلات و عشایر حدود ۲/۵ میلیون نفر از جمعیت ده‌میلیونی ایران، یعنی حدود ۲۵ درصد کل جمعیت، را در بر می‌گرفتند. ششمین گروه اجتماعی مؤثر در انقلاب مشروطه روشن‌فکران بودند. روشن‌فکران جدید به منزله یک گروه اجتماعی قابل اعتنا در زمان مشروطه شکل گرفت و در جامعه ایران بیش‌تر در پی تحولات دهه ۱۳۴۰ و گسترش شهرنشینی و پیدایش امکان اشتغال در حرفه‌های جدید روشن‌فکری (روزنامه‌نگاری، نویسندگی، و پژوهش علمی) توسعه یافت. اهل فکر و نویسندگان و کسانی را که پیرامون مطبوعات و محافل فکری عصر مشروطه گرد آمدند می‌توان در قالب این گروه اجتماعی تقسیم‌بندی کرد. کارکرد این گروه‌ها مبتنی بر کار فکری بود. مفهوم روشن‌فکری برای اطلاق به نیروهای سیاسی تجددگرا به کار می‌رفت. در واقع، در این تعریف آنچه از مفهوم روشن‌فکر فهم می‌شد نه تولیدکنندگان فکری و فرهنگی بلکه نوعی «اپوزیسیون» سیاسی و فکری در درون جامعه بود. در این تعریف کارکرد اصلی این گروه اجتماعی، که «علت وجودی» آن را می‌سازد، یعنی تولید و آفرینش نظری و فرهنگی آن، فراموش شده است.

#### ۴. ویژگی‌ها و شاخصه‌های هویتی طبقه متوسط ایران در جامعه پسامشروطه

کاربرد مفهوم طبقه متوسط برای تبیین نقش گروه‌های اجتماعی فعالی که با اتخاذ دانش جدید و فهم و آگاهی بیش‌تر بر نوعی موضع تحول‌خواهی اصرار داشتند با تعاریف دقیق

جامعه‌شناختی از مفهوم طبقه اجتماعی انطباق ندارد. با این حال، این مفهوم از سوی مؤلف کتاب طبقه متوسط، که اتفاقاً دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی است و کتاب هم متکی بر رساله دکتری ایشان تنظیم شده است، باعث شده تا نوعی نقد مبتنی بر ادبیات نویسنده هم صورت بگیرد؛ حال آن‌که ساختار اجتماعی ایران در طول تاریخ هرگز یک ساختار مستقل که بتواند بر بنیان‌های خود اتکا کند نبوده است، بلکه این ساختار سیاسی بود که، ضمن اعمال حاکمیت خود با روش‌های نظامی و کسب همه منابع قدرت و ثروت و توزیع سنتی آن‌ها در میان گروه‌های وفادار به خود، همواره به سازمان‌دهی مجدد ساختار اجتماعی اقدام می‌کرد و بدین ترتیب، ساختار جامعه را بر اساس تعاریف خود از نقش و جایگاه اجتماع طراحی کرد. حال آن‌که مفهوم طبقه اجتماعی اساساً برگرفته از تحولات جامعه اروپایی است که در تحولات سیاسی - اجتماعی چند قرن گذشته اصالت داشته است. در واقع، در تاریخ جدید اروپا این جامعه بوده است که گروه‌های اجتماعی آن بر اساس تولید انبوه و گردش سرمایه به خود اتکا داشته‌اند و به تعبیر روسو در قالب نوعی «قرارداد اجتماعی» برای ایجاد ساختار دولت و نوعی حکومت، تا زمانی که بتواند به قرارداد خود در برابر جامعه و طبقات مستقل آن عمل کند، قرارداد می‌بستند و مفهوم طبقه اجتماعی اگرچه بیش‌تر بر عملکرد اقتصادی این دسته‌بندی اجتماعی خودکفا توجه دارد، در نهایت این استقلال اجتماعی آنان نقشی مهم و اصلی را در تحولات فرهنگی و سیاسی جامعه هم ایفا می‌کرد.<sup>۱</sup> با این تفاسیر، می‌توان گفت منطق حاکم بر تحولات گروه‌های اجتماعی ایران هرگز به شکل الگوی اروپایی درنیامد، اما توانست کنش‌گری‌های جدیدی را در درون جامعه فرسوده عصر قاجار ایفا کند که بی‌ارتباط با تحولات مدرنی که طبقات اجتماعی اروپایی انجام دادند نبود. با وجود این، در بررسی تحولات درونی جامعه ایران طرح مفهوم طبقه اجتماعی را به معنای علمی جامعه‌شناسی نمی‌توان برای جامعه ایران به کار گرفت و این از محورهای اصلی نقد کتاب طبقه متوسط هم هست که از سوی یک دانش‌آموخته جامعه‌شناسی به کار گرفته شده است. در این مقاله به جای کاربرد مفهوم طبقه متوسط و طبقه اجتماعی مورد استفاده مؤلف کتاب، پیش‌نهاد طرح مفهوم گروه‌های اجتماعی فعال با کارکرد جدید و نقش‌آفرینی متفاوت از دوران پیشین مطرح می‌شود، زیرا تحولات اجتماعی ساختار جامعه ایران به تعبیر طبقه نامأنوس است، گرچه کاربرد مکرر این مفهوم در افواه عمومی و البته در میان گروه متخصصان دانشگاهی و غیردانشگاهی اشتباهی متداول شده است.

شاخصه‌هایی که وجه عملکردی جدیدی را برای گروه‌های اجتماعی فعال جامعه پس از مشروطه طراحی کردند، متفاوت بودند؛ بنابراین نگرش‌ها و رویکردهای متعددی در

مسیر تحولات داشتند. مسئله اول این است که این گروه‌های فعال، و یا به تعبیر مؤلف کتاب طبقه متوسط، از پایگاه‌های اجتماعی با سطح آموزش ناهم‌سانی شکل گرفته بودند، لذا بیش‌تر به یک ائتلاف تشکیل‌شده مبتنی بر اهداف مشترک شبیه بودند تا یک طبقه منسجم اجتماعی صرفاً با کارکرد و ماهیت نوگرایی. حتی در درون این گروه‌های متعدد با نقش‌آفرینی اجتماعی جدید به تدریج عملکرد سیاسی متناقض هم تولید می‌شد. نقش مفهوم طبقه متوسط در جوامع در حال رشد و یا در مسیر نوگرایی پررنگ و تعیین‌کننده است، به گونه‌ای که امروزه یکی از شاخصه‌های اصلی توسعه هر جامعه پررنگ بودن طبقه متوسط و غلبه آن بر دو طبقه بالا و پایین در درون جامعه است (شجیعی، ۱۳۲۷: ۱۳۲). طبقه متوسط هر جامعه‌ای دگرگونی را در راستای خاستگاه اجتماعی و ارزش‌هایی به پیش می‌برد که ماهیت این قشر اجتماعی را تشکیل می‌دهند. این امر بیان‌گر یکی از شاخص‌های هویت‌ساز و تمایزبخش طبقه متوسط است.

از سوی دیگر، طبقه متوسط برای دسترسی به ارزش‌های مدرن با روش‌های معمول و از طریق رسانه‌ها، مراکز آموزشی، و شغل‌های جدید، که مورد علاقه گروه‌های سنت‌گرای جامعه نبوده و یا در تخصص آن‌ها نیست، استفاده می‌کند. در واقع، حتی اگر افراد با نگرش‌های سنتی در این عرصه‌ها ورود کنند، اما با توجه به تحولات پرشتاب، که اقتضای روزآمدی دانش است، هم از نظر نیروی کار متخصص و هم از نظر مدیریتی، حضور طبقه متوسط در این‌گونه فعالیت‌ها و شغل‌ها پررنگ است. وجه سوم هویت‌ساز و تمایزبخش طبقه متوسط مشابهت در نگرش‌های اجتماعی و سیاسی گروه‌ها و قشرهای اجتماعی، که طبقه متوسط را تشکیل می‌دهند، است که این امر موجب می‌شود در جوامع در حال گذار، این مشابهت در نگرش‌ها و خواست‌های سیاسی، نقش طبقه متوسط را در دگرگونی‌های سیاسی پراهمیت کند. بر این اساس، در رویدادهای حساس سیاسی، نگاه‌ها متوجه نقش‌آفرینی طبقه متوسط جامعه می‌شد. وضعیت جهانی شدن اقتصاد، حقوق و محدود شدن قدرت دولت‌ها به گونه‌ای است که تا حد زیادی شرایط به نفع طبقه متوسط کشورهای در حال پیشرفت بوده و مهاجرت تحصیل‌کرده‌ها و افراد دارای تخصص به کشورهای اروپایی شرایط را به گونه‌ای رقم زده که زمینه برخورداری و رفاه را برای این گروه از مهاجران طبقه متوسط فراهم کرده است و این تغییر به همان میزان، دگرگونی در بافت طبقه متوسط ایجاد کرده است.

ویژگی طبقه متوسط اجتماعی پس از مشروطه این بود که تحصیلات و شغل‌های جدید پیدا کردند و هرگاه موانعی برای دسترسی به این امکانات بر سر راه آن‌ها به وجود می‌آمد،



تلاش برای رسیدن به شرایط دلخواه متوقف نمی‌شد. مهاجرت نخبگان و تحصیل کرده‌ها به خارج از کشور و تلاش برای کسب آگاهی و تخصص در مراکز آموزشی کانون‌های جدید بیرونی اثرگذار در تحولات ایران از راه‌کارهایی بود که بیش از گذشته مورد توجه گروه‌ها و قشرهای تشکیل‌دهنده طبقه متوسط ایران قرار گرفت و از مشروطه به بعد بر رشد کمی و کیفی آن افزوده شد. با تشکیل دانشگاه‌های جدید در ایران تا دوران مورد نظر کتاب *طبقه متوسط*، یعنی تا سال ۱۳۸۰، شرایط جامعه به گونه‌ای پیش رفت که افراد و گروه‌هایی که در تقسیم‌بندی اجتماعی طبقه متوسط پایین شناخته می‌شوند و از نظر فکری و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی وضع متفاوتی با دیگر اقشار اجتماعی دارند طبقه فقیر شناخته شدند که از نظر تقسیم‌بندی‌های اجتماعی نیز هم به لحاظ سطح درآمد و هم به لحاظ تجربه آموزش عالی در شمار طبقه متوسط نبودند. تمایل طبقه متوسط پایین به ارزش‌های فرهنگی و مدرن، که ویژگی‌های طبقه بالا محسوب می‌شوند، هم قابل توجه است.

بنابراین، تغییر در نگرش‌های فرهنگی افرادی از خانواده‌های فقیر، که تجربه آموزش عالی دارند، از موضوعاتی است که به‌جز فعالیت در مشاغل جدید و توسعه طبقه متوسط موجب تغییرات اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی در جامعه ایران شده که در پس هر تحول و مشارکت سیاسی و اجتماعی خود را نمایان می‌کند. تغییرات به وجود آمده در نگرش‌ها و مطالبات طبقه متوسط در ایران از یک سو و ورود افراد بیش‌تری از طبقه کارگر و یا طبقه فقیر به طبقه متوسط جامعه، و راه‌کارهایی با رویکرد مسالمت‌جویانه اما با فشار اجتماعی بالا، که در پس یک برنامه سیاسی و یا مشارکت اجتماعی دیده می‌شود، نشان‌دهنده تغییرات پرشتاب در جامعه ایران است که اغلب به دلیل ناشناخته ماندن زمینه‌ها و دلایل وقوع آن غافل‌گیرکننده بوده است. بنابراین تحولات آموزشی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی از پهلوی دوم تاکنون نقش مهمی در سنجیت نداشتن درونی گروه‌های موسوم به طبقه متوسط داشته است، لذا دو مسئله در مورد آن رخ داده است؛ الف) گروه‌هایی شکل گرفته‌اند که از نظر تحصیلات در ذیل تقسیم‌بندی طبقه متوسط قرار گرفته‌اند اما از منظر پایگاه اجتماعی و از حیث سطح اقتصادی به گروه پایین جامعه نسبت داده می‌شدند؛ ب) در درون طبقه متوسط همه گونه‌گرایش و رویکردی وجود داشت که صرفاً به دلیل ائتلاف بر سر هدف مشترک در یک تقسیم‌بندی قرار می‌گرفتند. این مسئله مانع از انسجام در واکنش آنان به مسائل و پیش‌بینی رفتار سیاسی - اجتماعی آنان در عرصه مسائل کلان می‌شد. با در نظر گرفتن این‌گونه ماهیت‌ها و عملکردهاست که می‌توان گفت جامعه ایران جامعه‌ای طبقاتی به معنای شناخته‌شده اروپایی آن نبوده

است. معرف این جامعه شاید، به جای طبقات در مفهوم اقتصادی آن، بیش‌تر گروه‌های قومی، زبانی، فرقه‌ای، مذهبی، و سیاسی آن بود. اگر هم با تسامح از طبقات سخن بگوییم، طبقه متوسط جدید در آن بیش از این‌که از متن پویایی‌شناسی اقتصادی و یا اجتماعی سر برکشد، تحت‌الشعاع نقش دولت در ساخت گروه‌بندی اجتماعی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۶۷؛ رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۱۷۷). اما در جامعه ایران، که سیاست بر اقتصاد و اجتماع غلبه دارد و دولت معمولاً یا میدان منازعات گسترده است یا بزرگ و همه‌کاره است، طبقه متوسط در داخل یا حاشیه دولت شکل گرفته و زندگی کرده است، چنان‌که معمولاً زیر پاهایش خالی بوده و قدری از زمین فاصله داشته است.

دولت‌هایی که در تاریخ معاصر ایران تحت تأثیر تحولات و گفتمان‌های جدید شکل می‌گرفتند درون دستگاه بوروکراسی اداری و نظامی خود و در ابواب جمعی بزرگ متکی به دریافتی‌های نفتی، طبقات متوسط را پوشش می‌دادند. در نتیجه آن ویژگی حقوق‌بگیری به جای دست‌مزدبگیری، که فرق فارقی میان طبقه متوسط با طبقات پایین و کارهای یدی بود، در ایران رنگ می‌باخت. چون آن‌ها هم وابسته به دست‌مزدهای دولت و البته مقهور سیطره و استبداد آن می‌شدند. از سوی دیگر، برعکس تحرک اجتماعی و جابه‌جایی طبقاتی منظم در جوامع کلاسیک، در ایران غلبه گروه‌های غیررسمی بر رسمی، نوعی آشفتگی طبقاتی نیز به بار می‌آورد و کسانی وارد طبقات متوسط و بالا می‌شدند که سیر لازم اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی از نوع طبیعی و تدریجی را طی نکرده بودند و فقط از طریق فرصت‌های نامنظم و بی‌قاعده ورود به کلوپ‌ها، دوره‌ها، و محافل، حتی با وجود فقدان پیشینه‌های خانوادگی و طبقاتی و بر اثر رابطه‌ها، به جایگاه‌های مهمی دست می‌یافتند و در نتیجه نقش و رفتارها و اندیشه‌های مشوش‌تری داشتند.

##### ۵. جامع نبودن تعاریف و مفاهیم در بحث نظری و عملیاتی از طبقه متوسط

طبقه متوسط گروه‌های مختلفی از جامعه جدید و نوپای ایران پس از مشروطه را به خود اختصاص داد که گروه‌های فکری از تحصیل‌کردگان دانشگاهی و اندیشمندان و گروه‌های اقتصادی به‌خصوص بازرگانان و گروه‌های مرتبط با تجارت جهانی را در بر می‌گرفت، اما در کتاب مورد نقد اصلی‌ترین گروه‌های طبقه متوسط شامل دو گروه طبقه متوسط سستی و طبقه متوسط جدید شده‌اند. به نظر می‌رسد که بیش‌تر یک نوع سطح اقتصادی برای اولویت بخشیدن در این تقسیم‌بندی‌ها مورد توجه نویسنده قرار گرفته است. نویسنده در طرح محور اصلی تقسیم‌بندی خود البته با اشاره به رویکرد کربو، که در تحلیل‌هایش به سه

ساختار نهادی طبقه شغلی، طبقه اداری، و طبقه مالی و عناوین طبقه بالا، طبقه متوسط، طبقه کارگر، و طبقه پایین یا فقیر می‌پردازد، در واقع نظر این نظریه‌پرداز را تلویحاً مبنای بحث خود قرار داده است. طبقه متوسط ریشه‌های تاریخی در شهرنشینی دارد و وجود آن قبل از هر چیزی متأثر از شهرنشینی بود. طبقه متوسط ایران در نظام محمدرضاشاه طبقه متجانس و همگونی نبود و فاقد یک ایدئولوژی واحد و مستقل و منافع طبقاتی مشابه و معین بود.

در یک تقسیم‌بندی کلی طبقه متوسط به دو طبقه متوسط سستی و طبقه متوسط جدید تقسیم می‌شد. طبقه متوسط به معنای ساده‌تر طبقه‌ای است که اعضای آن خود را نه از طبقه حاکم و نه از طبقه کارگر می‌دانند، اما این دسته‌بندی مشخص و مبتنی بر تحولات درون‌زای آن نه در تعریف مفاهیم و نه در تشریح جامعه‌شناختی - تاریخی آن، محور توجه نویسنده کتاب قرار گرفته است (عیوضی، ۱۳۸۲: ۵۶).

## ۶. ارزیابی و نقد مبانی تئوریک طبقه متوسط

از حیث تئوریک، بنا بر آنچه مؤلف در فصل مبانی نظری کتاب خود آورده است، هدف آن بوده تا به یک رویکرد ترکیبی از چند نظریه برسد تا بر اساس آن به ارزیابی تحولات قشرهای اجتماعی و آرمان‌های اجتماعی - سیاسی آنان در سایه یک نظم تئوریک بپردازد. اصلی‌ترین نظریه‌هایی که مؤلف آن‌ها را برای استفاده در تحقیق شرح داده است عبارت‌اند از: نظریه نابرابری، قشربندی، و طبقات اجتماعی با توجه به رویکردهای لنسکی، دورکیم، مارکس، ماکس وبر، و گیدنز؛ نظریه صورت‌بندی اجتماعی با تکیه بر رویکرد ساخت‌گرایانه آلتوسر؛ نظریه تأکید بر ماهیت دولت در تحولات و صورت‌بندی اجتماع با تأکید بر رویکرد اسکاچپول؛ نظریه جنبش‌های اجتماعی مارکس، وبر، دورکیم، و پارتو و دیدگاه‌های جدید شامل نظریه‌های رفتاری، سازمان‌دهی و بسیج منابع، و نظریه نظام جهانی والرش‌تاین؛ نظریه فضای اجتماعی پی‌یر بوردیو؛ و نظریه گفتمان بر پایه آرای لاکلاو و موفه و میشل فوکو. درون این نظریه‌ها بخش عمده تحلیل‌ها با رویکرد مارکسی، رویکرد مارکسیسم علمی آلتوسر، و رویکرد گیدنزی به طرح مباحثی در باب طبقه و جنبش اجتماعی پرداخته است که صفحات ۳۲ تا ۷۰ کتاب را به خود اختصاص داده‌اند، اما هرگز توجه نمی‌شود که طبقه به مثابه یک نوع قشربندی اقتصادی مبتنی بر تئوری‌های مارکسی چگونه قابل انطباق با تقسیمات اجتماعی جامعه ایران است. از سوی دیگر، حجم عظیم این نظریه‌ها به گونه‌ای است که مانع‌الجمع می‌شوند و به همین دلیل در بسیاری از مواقع صرفاً به نقل مکرر گفته یا نوشته تئوری‌پردازان اکتفا می‌شود. در واقع، در بخش نظری چندین خطای استراتژیک رخ

می‌دهد که بعدها در محتوای تحقیق اثر منفی می‌گذارد. اول این‌که نویسنده از ابتدای طرح نظریه‌های متعدد یک رویکرد ترکیبی از آن‌ها ارائه نمی‌کند، بلکه از صفحه ۷۰، که به بیان چهارچوب نظری ترکیبی می‌پردازد، مباحث نظری پیشین را نادیده می‌گیرد و گاهی به ذکر ارجاعی از جان فوران و بورديو اکتفا می‌کند و مشخص نمی‌کند که آیا به نسبت‌سنجی نظریه‌ها با موضوع تحقیق پرداخته است یا به انطباق آن‌ها. یکی از اشکالات اصلی قسمت چهارچوب نظری تلفیقی کتاب در این است که در طرح مباحث دوران پهلوی و ارزیابی نظری عوامل مؤثر در شکل‌گیری ساختار قشربندی اجتماعی این دوران نویسنده به الگوبرداری جدی از مباحث بورديو پرداخته است و بر این اساس در ترسیم نمودار ۳ در صفحه ۷۱ از ساختار اجتماعی و تحولات دوران قاجار به منزله صورت‌بندی اجتماعی «پیش از سرمایه‌داری» ایران یاد کرده است. در واقع، مؤلف با طرح سؤال عوامل مؤثر در شکل‌گیری ساختار قشربندی اجتماعی ایران عصر پهلوی به ترسیم نمودار ۳ پرداخته است. در این‌جا کاربرد مفهوم پیش از سرمایه‌داری برای دوره قاجار را طوری مطرح کرده است که دوره مشروطه و پهلوی دوره ورود ایران به دوران سرمایه‌داری جلوه پیدا کند؛ حال آن‌که در ارزیابی ماهیت تحولات این اعصار از منظر تاریخی و کیفی مشخص می‌شود که اگر چه با وقوع مشروطیت ساختار اجتماعی ایران عصر پیشامشروطه به هم خورد، این به معنای آن نبود که به عصر سرمایه‌داری رسیده و مبتنی بر تحولات درونی عصر سرمایه‌داری پیش رفته است. در رویکرد تلفیقی‌ای که نویسنده مطرح کرده است صورت‌بندی اجتماعی دوران پیش از سرمایه‌داری ایران بر ساختار اجتماعی تحولات دوره قاجار حاکم بوده است تا این‌که ایشان دو عامل اصلی تحول در این شرایط، یعنی تحولات دینی قرن سیزدهم هجری و هم‌چنین نفوذ سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی غرب، را باعث تحول در ساختارهای پیشین و در نهایت منجر شدن به وقوع مشروطه دانسته است. در ادامه نویسنده در نمودار ۳ چند عامل اصلی از جمله استمرار تأثیر نفوذ سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی غرب در نقش اقتصادی - سیاسی نفت، انقلاب مشروطه، و ساختار اجتماعی و تحولات دوره قاجار در شکل‌گیری تحولات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی دوره پهلوی اول را به مثابه سه ضلع اصلی و اثرگذار ترسیم کرده است و سپس بر تأثیر همه این اضلاع از جمله صورت‌بندی اجتماعی پیشاسرمایه‌داری ایران در شکل‌گیری ساختار اقتصادی - اجتماعی و قشربندی دوره پهلوی در قالب نمودار تأکید کرده است. بنابراین، به مجموعه ساختارهای سنتی و به تعبیر نویسنده کتاب «عوامل ساخت پیشاسرمایه‌داری» و البته عوامل جدید تحول از جمله تحول دینی درون جامعه، توسعه نفوذ غرب در عرصه‌های مختلف جامعه ایران، و انقلاب

مشروطه و نقش آفرینی اقتصادی - سیاسی نفت به منزله بسترهای اصلی قشربندی اجتماعی توجه کرده است (وطن خواه، ۱۳۸۰: ۱۲۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۹). این تحلیل‌ها به معنای آن است که اساساً ساختارهای جدید و قدیم در تولید و بازتولید قشربندی‌های مدرن و سنتی مؤثر بودند که این تحلیل می‌تواند درست باشد، اما اصالت بخشیدن به نقش جبر تاریخی ساختارها بر کنش‌گران اجتماعی نمی‌تواند با در نظر گرفتن منطق رخداد‌های پس از مشروطیت صورت گرفته باشد.

او پرسش در مورد عوامل مؤثر در شکل‌گیری گفتمان‌های سیاسی را در قالب نمودار ۴ صفحه ۷۲ پاسخ می‌دهد. در این محور از مباحث در ذیل سه اصل زمینه‌ها و جهت‌گیری فرهنگی (ایدئولوژی و مذهب)، صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی (ساختار قشربندی)، و عوامل بیرونی بر ترسیم تأثیر اصل دوم یعنی ساختار قشربندی در شرایط و تحولات اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی و تأثیر همه این عوامل در شکل‌گیری گفتمان سیاسی تمرکز کرده است. در نهایت هم برای تبیین تئوریک پرسش سوم خود، یعنی عوامل مؤثر در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی، به ترسیم تأثیرپذیری این امر از چند مؤلفه همچون گفتمان‌های سیاسی، شرایط اجتماعی، شرایط اقتصادی و شرایط جهانی (عوامل بیرونی) در قالب نمودار ۵ پرداخته است. در واقع، این نمودارها مبنای کل تحلیل کتاب *طبقه متوسط* است که به دلیل اهمیت آن‌ها، از چند منظر قابل نقد و ارزیابی علمی، تاریخی، و محتوایی اند؛ الف) سؤالات تحقیق در چهارچوب نظری تلفیقی پیشنهادی نویسنده هم‌چون نقطه قطع ساختار مباحث مطرح شده از سوی نظریه‌پردازان متعدد با مباحث عملیاتی و تاریخی بحث شده است. در واقع، در چهارچوب نظری تلفیقی چندان مشخص نمی‌شود که مبنای کدام بحث از دورکیم، وبر، مارکس، گیدنز، بوردیو، آلتوسر، فرکلاو، فوکو، لاکلاو و موفه، وان دایک و مجموعه این همه رویکردهای نظری آنان است، زیرا ارجاعی در مباحث به آن‌ها داده نشده است و اساساً تجمیع انواع گوناگونی از نظریه‌ها و دیدگاه صاحبان آن‌ها در درون یک تحقیق نهایتاً منجر به برداشت حداقلی از هر کدام شده است. ب) در نهایت توضیح داده نمی‌شود که چه‌طور از میان نظریه‌های شش‌گانه‌ای که در ابتدا مطرح شده بود بوردیو ظهور می‌کند. مباحث بوردیو به‌خودی‌خود مبنای شکل‌گیری و ترسیم نمودار ۶ در صفحه ۷۶ را حول محور ترسیم فضای اجتماعی سه‌بعدی به خود اختصاص داده است. ج) یکی از مهم‌ترین اشکالات روش‌شناختی کتاب *طبقه متوسط* قرار دادن فرضیه‌ها در صفحه آخر فصل اول، یعنی فصل مبانی نظری، است. از یک طرف سه سؤال مطرح شده در بخش چهارچوب نظری سه مورد است که برای پاسخ به آن‌ها سه نمودار و توضیح آمده

است، اما پس از آن با طرح چهارچوب نظری، مباحث صرفاً متکی بر رویکرد بوردیو مطرح شده و در نهایت مؤلف پنج فرضیه را در آخرین قسمت از فصل مبانی نظری مطرح کرده است. چند مسئله در همین بحث وجود دارد؛ اول این که در روش تحقیق، فرضیه عبارت از پاسخ اولیه و علمی به سؤال تحقیق است. در برخی روش‌ها یک فرضیه، که پاسخ به سؤال اصلی تحقیق است، کافی است. در برخی روش‌های تحقیق هم مجاز است که به ازای هر سؤال یک فرضیه مطرح شود، اما در این جا سه سؤال طرح شده و تبیین علمی آن‌ها در قالب سه نمودار با توضیح و پنج فرضیه بررسی شده است. دوم آن که هیچ تقدم و تأخری در چیدمان فرضیه‌ها رعایت نشده است؛ یعنی پایبند نبودن به متغیر اصلی، که عنوان اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، به وضوح مشخص است و این که در قالب فرضیه‌ها، موضوع تحقیق گاهی به جنبش‌ها و گاهی به رهبران آنان و در نهایت به گفتمان‌های سیاسی تغییر می‌یابد. (د) کتاب حاضر ساختار پایان‌نامه‌ای خود را حفظ کرده است و با کم‌ترین تغییری به شکل کتاب درآمده است. علت این اشکال در این است که متن کتاب برگرفته از پایان‌نامه مؤلف بوده است که در چهارچوب آن هم پیش رفته، اما برای تبدیل به کتاب راهی طولانی باید طی می‌شد. (ه) مؤلف باید در قالب یک مقدمه یا پیش‌گفتار و یا مقدمه تحقیق به بررسی و ارزیابی منابع تحقیق و ادبیات تحقیق در حوزه تحقیق حاضر می‌پرداخت تا نوآوری کار خود را به مخاطب از حیث ضرورت تحقیق در این موضوع نشان دهد. (و) رویکرد غالب و حاکم جامعه‌شناختی بر متن کتاب باعث غفلت مؤلف از نگرش‌ها و بینش‌های راه‌گشای تاریخی شده است.

### ۷. ارزیابی و نقد رویکرد گفتمانی طبقه متوسط

نویسنده در ذیل عنوان اصلی کتاب کار خود را پژوهشی در گفتمان‌های سیاسی قشرهای میانی ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۸۰ معرفی کرده است و بر این اساس سعی کرده تا با تقسیم‌بندی دوران‌های تاریخی و استخراج گفتمان‌های سیاسی هر دوران تأثیر آن‌ها را در صورت‌بندی اجتماعی ایران بررسی کند. او به منظور تبیین مباحث فصل دوم با عنوان ساختار و تحولات قشربندی اجتماعی در صفحه ۸۲ هدف خود را در این پژوهش بحث از یک طبقه اجتماعی می‌داند که در مناسبات تولیدی و سازمان اجتماعی موقعیت یکسانی داشته، به منافع خود آگاهی درونی داشته، و برای رسیدن به اهداف خود با حاکمیت در چالش بوده است. بدین ترتیب او ویژگی‌های اساسی طبقه اجتماعی را در ارزیابی جایگاه آن در قدرت، موجودیت تاریخی آن، خودآگاهی، هم‌بستگی و عمل مشترک سیاسی - اجتماعی

می‌داند؛ لذا عملاً مفهوم طبقه را در بررسی خود بیش‌تر به عملکرد آن تقلیل داده است. علاوه بر این، مجدداً به ذکر گفتارهای نویسندگان و متفکرانی پرداخته است که در مبانی نظری (فصل اول) اسمی از آنان مطرح نکرده است، از جمله مباحث دیویس، مور، پارسونز، و پلامر درخصوص جایگاه فرد، موقعیت اجتماعی، و نابرابری اجتماعی که آن‌ها را به منزله معیارهای قشربندی جامعه در نظر گرفته است و تقریباً در هیچ نقطه‌ای از مباحث خود به نقش تحول مبانی معرفتی و آموزشی گروه‌های اجتماعی جامعه در شکل‌گیری طبقه متوسط اشاره‌ای نمی‌شود. به تدریج در داخل مباحث و تحلیل بحث از سوی نویسنده طبقه متوسط از قشربندی اجتماعی و متوسط بودن این طبقه به لایه میانی تعبیر می‌شود که این امر نوعی عدول از مفاهیم اصلی و پای‌بند نبودن تحقیق به متغیر اصلی است.

#### ۸. تقلیل عوامل تأثیرگذار در طبقه متوسط به شاخصه‌های اقتصادی - سیاسی

نویسنده کتاب اگرچه بر رویکردهای ساختارگرا در بررسی تحولات قشربندی اجتماعی تأکید دارد، در بحث‌های نمودارهای فصل مبانی نظری بر چند رویکرد ساختاری از جمله ساختارهای اقتصادی، و نیز ساختارهای فرهنگی پیشامشروطه توجه دارد، اما در میان این رویکردها بیش‌تر به تأثیر گفتمان‌های سیاسی در تحولات درون اجتماع ایران وفادار می‌ماند. او پنج مرحله یا دوران تاریخی را در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۸۰ برای طبقه‌بندی تحولات اجتماعی ایران در قالب دو مقطع کلان پیش از انقلاب اسلامی و پس از انقلاب اسلامی مطرح می‌کند. در این‌جا به نظر می‌رسد که مؤلف متأثر از وقایع و با اصالت بخشیدن به آن‌ها، هر گونه دسته‌بندی ساختار جامعه ایران را تابعی از این مسائل می‌دیده است، حال آن‌که در بررسی تحولات جامعه ایران با روش جامعه‌شناختی باید ضمن تأکید بر تحولات جامعه و در پرتو آن‌ها به حوادث مهم تاریخی رسید. در واقع، نویسنده در تحلیل و ارزیابی خود از تحولات دوران معاصر ایران و با آن‌که متغیر اصلی بررسی خود را طبقه متوسط قرار داده است، درنهایت، معلول را در جایگاه علت قرار داده و به آن اصالت بخشیده است. مراحل پنج‌گانه مورد نظر نویسنده برای تحلیل تأثیر گفتمان‌های سیاسی در ساختار قشربندی اجتماعی به این قرار است؛ الف) دوره نخست ۱۳۲۰-۱۳۳۲ (از برکناری پهلوی اول تا کودتای ۲۸ مرداد)؛ ب) دوره دوم ۱۳۳۲-۱۳۴۲ (از کودتای ۲۸ مرداد تا قیام ۱۵ خرداد)؛ ج) دوره سوم ۱۳۴۲-۱۳۵۷ (از قیام ۱۵ خرداد تا وقوع انقلاب اسلامی)؛ د) دوره چهارم ۱۳۵۷-۱۳۶۸ (از انقلاب تا درگذشت رهبر انقلاب)؛ و) دوره پنجم ۱۳۶۸-۱۳۸۰ (دوره تعدیل اقتصادی و اصلاح‌طلبی سیاسی).

نویسنده مبنای این تقسیم‌بندی را تغییرات عظیم و تعیین‌کننده در اوضاع اجتماعی - سیاسی و اقتصادی ایران می‌داند. او وجه غالب بر تحولات دوره اول را نوسازی و غربی‌سازی جامعه و تلاش به منظور عرفی‌سازی جامعه برمی‌شمرد و از اصلاحات آموزشی به منزله مؤثرترین اقدامات دوران رضاشاه یاد می‌کند؛ با این حال بدون کم‌ترین توضیحی در این باب صرفاً به ذکر تعداد دانش‌آموزان و مدارس و آموزش عالی و کارکنان بسنده می‌کند و سپس به توزیع جمعیت در وجوه تولید شهری و روستایی و ارائه میزان جمعیت ایران در سال‌های این دوران می‌پردازد. بخش مهم مباحث نویسنده در این قسمت، که عمدتاً مختصر آمده است، عبارت از توصیف ساختار جامعه شهری است که اجزای آن را متشکل از شاه (خاندان سلطنت، درباریان، فرماندهان نظامی، دیوان‌سالاران جدید و بورژوازی جدید)، قشرهای متوسط سنتی (روحانیان، بازرگانان متوسط، پیشه‌وران و کاسبان (خرده‌بورژوازی))، طبقه متوسط جدید (گروه‌های متوسط مستقل و نیمه‌مستقل شامل پزشکان، وکلا، مدیران میانی، کارمندان دولت، استادان دانشگاه، مدیران و کارکنان کارخانه‌ها، نویسندگان، آموزگاران و دبیران و ناشران)، دسته چهارم ساختار شهری ایران را قشرهای گوناگون طبقه کارگر (کارگران واحدهای صنعتی، کارگران صنایع کوچک سنتی، و کارگران فصلی) برشمرده است (بحرانی، ۱۳۸۸: ۱۰۲-۱۰۳). نویسنده در نهایت بر این باور است که رخدادهای و اقدامات این دوران نتوانست تحولات چندانی در ساختار قشربندی سه‌گانه عشایری، روستایی، و شهری ایجاد کند. اما به نظر می‌رسد این سخن نمی‌تواند دقیق باشد، زیرا اساساً در همه دوران‌های تحولات تاریخ ایران هم‌چنان می‌توان این قشربندی کلی‌گویانه را حاکم دانست، اما این امر نمی‌تواند بیانگر تحولات ریز و درونی دسته‌بندی‌های اجتماعی باشد به‌خصوص که نویسنده با نگاهی به جمعیت هر گروه با رویکردی مقایسه‌ای صرفاً کم و زیاد شدن این قشربندی را در فاصله سال‌های مورد بحث مبنای تغییر برشمرده است. او با همین رویکرد معتقد است که در دوران دوم هم تغییری در قشربندی اجتماعی رخ نداده است. نویسنده در ارزیابی دوران سوم چند رخداد از جمله تحولات ناشی از کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب سفید، و افزایش درآمد نفت را مبنای تحول در قشربندی اجتماعی برشمرده است. در راستای تحلیل قشربندی اجتماعی متأثر از اتفاقات سیاسی، مؤلف در ارزیابی دوران چهارم مسئله وقوع انقلاب را با اتکا به گفتاری از جان فوران یک ائتلاف مردمی، شهری، و چندطبقه‌ای دانسته است. بنابراین، به جای ارزیابی این‌که چه تحولات درون‌طبقه‌ای در جامعه ایران منجر به وقوع رخدادهای ۱۳۳۲، ۱۳۴۲ و یا ۱۳۵۷ شده است، به جبر تاریخی وقوع حوادث عظیم تاریخ و تأثیرگذاری آن‌ها اکتفا



کرده است که این مسئله را ناشی از غلبه نوعی بینش «جامعه‌شناسی تحولات از بالا» در دیدگاه نویسندگان می‌توان تلقی کرد. در تاریخ‌نگاری سنتی هم می‌توان همین رویکرد تحول از بالا را در قالب تاریخ‌نگاری رسمی و سیاسی مشاهده کرد. او در این ارزیابی خود بیش از هر منبع دست اول تاریخ‌نگاری و ادبی و فرهنگی‌ای به آمار و نتایج سرشماری عمومی کشور در دوران‌های مختلف متکی است و مبنای تحول جمعیت شهر و روستا با تأکید بر تحول نوع عملکرد اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است و مخاطب را به گونه‌ای به عامل اقتصادی تحولات به مثابه عامل زیربنای تحول ارجاع می‌دهد، حال آن‌که ماهیت‌سنجی سلسله رخدادهای تاریخ اجتماعی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی بیانگر اصالت تحول فرهنگی و تأثیر آن در مسائل دوران‌های مختلف است. بنابراین، کتاب *طبقه متوسط* در جهت اصالت بخشیدن به دو اصل نقش دولت و نقش اقتصاد به ارزیابی قشربندی اجتماعی پرداخته است. نویسنده در ارزیابی دوران پنجم تحولات سیاسی بین سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۸۰ به «نقش دولت» در برنامه‌ریزی‌های دولتی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، که منجر به تفکیک قشربندی اجتماعی این دوره از ادوار پیشین شده، اصالت بخشیده است.

بسیاری از مباحث کتاب *طبقه متوسط* متأثر از باور نویسندگان به دو مسئله اثرگذار در تاریخ یعنی نقش قهرمانان و قائل شدن نقش علت‌العللی برای رخدادهای سیاسی و ساختار حکومت‌ها و حاکمان بوده است و تحولات قشربندی اجتماعی نقش درجه‌چندم پیدا کرده و متأثر از اعمال رویکرد نظری ساختارگرایی بر داده‌های آماری تحقیق، کنش‌های درون طبقاتی جامعه ایران به عامل تبعی و غیرمستقل تحول تقلیل یافته است. نویسنده از صفحه ۱۵۲ تا ۱۶۲ در ذیل بحث ساختار و تحولات قشرهای میانی مجدداً به مکاتب مختلف جامعه‌شناسی مراجعه کرده است. در نهایت به طرح بحث این‌که گیدنز متأثر از مارکس و وبر سه طبقه متوسط قدیم، بالا، و پایین را از هم تفکیک کرده و سی. رایت میلز هم در تحلیل طبقه متوسط جدید به تألیف کتاب *یقه سفیدان* پرداخته و این‌که او به طبقه متوسط قدیم نگاهی مثبت و به طبقه متوسط جدید نگاهی منفی داشته است و سپس در انطباق این مباحث با وضعیت قشربندی جامعه ایران به ارائه تعریف از طبقه متوسط ایران با محوریت عملکرد آن در قالب مشغولیت به مشاغل غیردستی پرداخته است. او، با طرح نمودارها و آمار، سهم قشرهای متوسط در جامعه ایران بین سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۷۵ را ثابت و در حد کمی بیش از نصف جمعیت ایران دانسته است، اما علل این ثبات را تشریح نمی‌کند، بلکه در این بخش‌ها بیش‌تر یک رویکرد روایتی و مبتنی بر ارائه آمار بر متن کتاب حاکم شده است. او در بررسی این آمار و ارقام در نهایت به ارائه یک تحلیل، که چه اتفاق جدیدی در

درون قشربندی‌ها به طور مشخص مبنای رخداد سیاسی بعدی شد، نپرداخته است و بر این روال است که فصل دوم در صفحه ۱۶۲ به اتمام می‌رسد بدون این‌که مشخصاً به بیان تحلیلی مبادرت شود که مبنای تحول فصل بعدی را تشکیل داده باشد.

فصل سوم با عنوان اصلی گفتمان‌ها و تحولات سیاسی پیش از انقلاب در درون خود دو عنوان فرعی گفتمان‌های سیاسی و بازنمایی گفتمان‌های سیاسی در جریان‌ها و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را جای داده است. این فصل در پاسخ به دو سؤال طراحی شده که چه گفتمان‌های سیاسی‌ای در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در ایران وجود داشته است؟ و این گفتمان‌ها از سوی چه نیروهای اجتماعی‌ای پشتیبانی شده‌اند؟ در این‌جا دو دسته اصلی گفتمان سیاسی یعنی گفتمان سیاسی مسلط (شامل گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی، و گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک) و گفتمان سیاسی غیرمسلط (گفتمان مبارزه برای استقرار دموکراسی به روش‌های مختلف، گفتمان مبارزه برای استقرار ارزش‌های شیعه، گفتمان حرکت با هدف استقرار نظام سوسیالیستی، و گفتمان حرکت‌های خودمختاری قومی - زبانی در آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان، و ترکمن‌صحرا). از اشکالات این نوع سنخ‌شناسی گفتمانی در این‌جا این است که نمی‌توان هر کدام از این گفتمان‌ها را در یک سطح همسان مقایسه کرد به‌خصوص در مورد گفتمان‌های غیرمسلط یا گفتمان مخالف وضع حاکم که هر کدام نوعی از تفکرات گروه‌های اجتماعی آن عصر را نمایندگی می‌کردند. به نظر می‌رسد در این‌جا بیش از آن‌که گفتمان‌های مسلط حاکم باشند و بتوانند در عرصه تحولات اجتماعی نقش اصلی و علت‌العللی را پیدا کنند، این رویکردها و سطح و نوع تفکرات سیاسی - اجتماعی درون جامعه بودند که نه در قالب قشربندی اجتماعی، بلکه در قالب یک ائتلاف علیه دشمن مشترک (نظام حاکم) به سوی انقلاب پیش رفتند و وقوع انقلاب نه نشانه یکسانی گفتمان‌ها و نفوذ مشابه اجتماعی آنان، بلکه بیانگر همسویی موقت آنان برای رسیدن به هدف مشترک بوده است. نقد دیگری وارد بر کتاب طبقه متوسط در این مورد این است که به گونه‌ای از رابطه گفتمان‌های سیاسی مسلط و غیرمسلط به صورت‌بندی پرداخته است که گویی قشرهای اجتماعی با تشکیل احزاب عملکرد سیاسی مدرن پیدا کردند و به سوی یک تحول طبقاتی یعنی انقلابی پیش رفتند و در این راستا به ذکر احزاب گفتمان مسلط و غیرمسلط اشاره کرده است. درنهایت در فصل پایانی با عنوان انقلاب اسلامی و تغییر در گفتمان سیاسی مسلط بیش‌تر بر نقش جریان‌های سیاسی و گروه‌های اسلامی، سوسیالیستی و فرقه‌ای متمرکز شده است و جایگاه قشربندی اجتماعی به‌ویژه طبقه متوسط در تحولات مغفول واقع شده است؛ بدین ترتیب همواره

جامعه و گروه‌های آن به خصوص متغیر اصلی تحقیق در وضعی درجه دوم و خاموش در برابر تغییرات سیاسی قرار گرفته‌اند که این امر هم به خاطر عدول محتوای تحقیق از عنوان اصلی از یک سو و هم متأثر از سازوکار نظری و روشی مبتنی بر رویکرد ساختارگرایانه در تحقیق است. در ضمن نمی‌توان از حرکت‌های تجزیه‌طلبانه با عنوان گفتمان قومی یا زبانی قابل توجهی که در میان لایه‌های مختلف طبقه متوسط نفوذ و بروز کرده باشند یاد کرد و در ذیل یک گفتمان فکری، سیاسی یا حتی اقتصادی قرار نمی‌گیرند.

اگر بخواهیم به نقد محتوای کتاب در دو فصل آخر تحقیق بپردازیم، می‌توانیم روند تحولات طبقه متوسط جامعه ایران و نقش‌آفرینی آن را به شکل متفاوت و دیگری صورت‌بندی و ارزیابی کنیم تا قرائت جدیدی از موضوع مورد توجه کتاب مورد نقد ارائه کنیم؛ واقعیت تاریخی این است که طبقه متوسط در ایران از چند لایه گوناگون با پایگاه اجتماعی، رویکردها، و عملکردهای متفاوت در دوران پهلوی توسعه یافت. طبقه متوسط سنتی شامل روحانیان، بازاریان، زمین‌داران، و بزرگ‌مالکان بود. یکی از ویژگی‌های طبقه متوسط سنتی پیوند آن با روحانیت است. بازارهای ایران از مشروطه به بعد ارتباط دوطرفه جدی‌تری با مسجد پیدا کردند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۰). بازار پایه قدرت سیاسی و مالی روحانیت و منشأ تحولات اجتماعی از جمله جنبش ملی شدن صنعت نفت در ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲، ناآرامی‌های شهری ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شد (اشرف و بنوعزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۲). بازار از سوی حکومتی که خواهان گسترش صنعت و تجارت خارجی در ایران بود تضعیف می‌شد. بنابراین، وجود یک هدف، یعنی تقابل با نظام سیاسی، نوعی عملکرد جدید و مشترک برای آنان تعریف می‌کرد.

از سوی دیگر، خرده‌بورژوازی سنتی شامل گروه‌های پیشه‌وران و کسبه در ایران بود که لایه دیگری از طبقه متوسط را تشکیل می‌دادند. مغازه‌های آنان در بازارها و در خیابان‌های محله‌های جدید شهر قرار داشت. آن‌ها سرمایه‌اندکی به کار می‌گرفتند و محصولاتشان را به صورت خرده‌فروشی می‌فروختند و از حاملان اصلی شیوه زندگی و ارزش‌های سنتی شهری بودند و پیوندهای مشترک مذهبی، سیاسی و برخوردهای فردی و همکاری بین آن‌ها تقویت می‌شد (همان: ۹۰). در دوران پهلوی به‌ویژه از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ بازار در حکم جایگاه اصلی طبقه متوسط سنتی به شدت تضعیف شد و در مقابل، خدمت در دستگاه‌های صنعتی و اقتصادی توسعه پیدا کرد و تجار و کسبه و پیشه‌وران قدیم و مجموعه کسانی که بازار را تشکیل می‌دادند با همه نقش و تأکیدی که در حیات اقتصادی مملکت داشتند نفوذ دیرینه خود را در اجتماع و سیاست از دست دادند. میانگین نسبت حضور تجار و اصناف

در پنج دوره اول (۱۲۸۵ تا ۱۳۰۲) در مجلس شورای ملی ۱۱ درصد کل نمایندگان مجلس و در پنج دوره بعدی (۱۳۲۰ تا ۱۳۰۴) ۱۱/۴ درصد بود که این نسبت در دوره بیست و یکم (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶) به ۷/۷ درصد و در دوره بیست و چهارم (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷) به ۶/۸ درصد تقلیل یافت. علاوه بر این، نظام سیاسی با تشکیل حزب رستاخیز در حمله به بازار و زیر فشار قرارداد بازاریان افزود (بهنام و راسخ، ۱۳۴۹: ۴۹-۵۱). در دوران محمدرضاشاه، کارمندان دولت، دانشجویان، هنرمندان، نویسندگان، و سایر روشنفکران اعضای طبقه متوسط جدید را تشکیل می‌دادند. نقش دولت در شکل‌گیری طبقه متوسط از این حیث حائز اهمیت است که طبقه متوسط قشر وسیعی از اقدار اجتماعی را در ایران در بر می‌گرفت و در تحولات نقش اساسی داشتند (عیوضی، ۱۳۸۲: ۱۴۹). طبقه متوسط جدید در فرایند نوسازی نقش مهمی ایفا کرد. این طبقه خواهان مشارکت در اصلاحات سیاسی - اقتصادی بود و در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی و هدایت نیروهای ضد حکومت نقش مهمی ایفا کردند. آن‌ها، به‌خصوص روشنفکران، با شروع اندیشه‌نوگرایی در ایران فرصت‌های مناسبی برای مشارکت سیاسی به دست آوردند. از نظر فکری، گروهی از آنان به ایدئولوژی‌های چپ تعلق داشتند که شامل وکلا، قضات، پزشکان، مهندسان، و استادان دانشگاه بودند. نخبگان طبقه متوسط جدید را در دوران پهلوی می‌توان به دو گروه شامل گروه درون سیستم سیاسی که با دیگر نخبگان درون نظام مخالفت می‌کردند و این مقابله به تعارض با شخص شاه منجر می‌شد. گروه دوم فاقد نقش در سیستم سیاسی که هم با اساس سلطنت شاه مخالفت می‌کردند و هم با نخبگان سیاسی سیستم به دلیل روند غیردموکراتیک نوسازی در ایران تعارض داشتند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۷۲: ۱۹۸).

## ۹. نتیجه‌گیری

کتاب طبقه متوسط از چند منظر حائز اهمیت است؛ یکی جدیدبودن موضوع تحقیق است. در واقع اگرچه کارهایی با عناوین دیگری در ارتباط با موضوع فوق توسط جان فوران، آبراهامیان، کاتوزیان، و احمد اشرف انجام شده است، اما در داخل ایران توجه به موضوع طبقات اجتماعی و به‌خصوص طبقه متوسط کاری مهم است و آغاز راهی تازه برای تحقیقات این عرصه تلقی می‌شود. از سوی دیگر، طرح مباحث در محتوای کتاب و دسته‌بندی‌هایی که در قالب نمودارها مطرح شده است می‌تواند به فهم سریعی از مسیر حرکت تحقیق حاضر کمک بیش‌تری کند. طرح مباحث نظری در قالب یک فصل کامل و سپس ادامه آن در

درون فصل‌های دیگر می‌تواند صورت‌بندی تئوریک و روشی در تحقیق را تکمیل کند که این هم از ویژگی‌های نسبی کار حاضر است. استفاده از اغلب منابع جامعه‌شناسی در حوزه بحث قابل توجه بوده است و کار را به شکل یک کار جامعه‌شناختی مطرح می‌کند.

اما مسائلی را که در ارزیابی و نقد کتاب حاضر مطرح است می‌توان به چند دسته تقسیم کرد؛ پرداختن به دوره زمانی تحقیق بدون مشخص کردن مبانی فکری و روشی مؤلف در ایجاد این برش تاریخی مسئله اول است. قاعدتاً مؤلف باید در فصل مقدماتی یا در پیش‌گفتار کتاب به شرح مبانی معرفتی و روش کلی خود می‌پرداخت و این که چرا دوره زمانی تحقیق خود را از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۸۰ قرار داده است یا این که بگوید قائل به گفتمان مشخصی برای دوران تاریخی مذکور است که با ادوار قبل و بعد متفاوت است. مسئله حل‌نشده کتاب حاضر عبارت از مغفول واقع شدن متغیر اصلی یعنی در کانون بررسی قرار نگرفتن مفهوم نظری و تاریخی طبقه متوسط در حین بررسی و تحلیل هاست. از ابتدا عنوان بسیار طولانی برای شرح یا محدود و جزئی شدن موضوع تحقیق انتخاب شده است، اما در این میان متغیر اصلی چندان محور بررسی نیست. علت این اتفاق را می‌توان این‌گونه حدس زد که نویسنده در ابتدا با اتکا به مبانی نظری جامعه‌شناختی برای تحلیل طبقه متوسط و با مطالعاتی در خصوص نقش طبقه متوسط در جوامع اروپایی و الگوگیری از نقش طبقه متوسط در اروپا سعی کرده نوعی نگاه نظری برای شبیه‌سازی همان گروه‌بندی‌ها در ایران در فاصله تاریخ مد نظر را معادل‌سازی کند، اما هر چه به ارزیابی و مطالعه تحولات تاریخ ایران این دوران پرداخته است امکان یک دسته‌بندی دقیق با مرزبندی مشخص را نیافته است. بنابراین گاهی از طبقه متوسط با مفهوم لایه میانی و انواع آن یاد شده است و در بررسی تطبیقی مفهوم طبقه اجتماعی در جامعه اروپا و ایران در نهایت مفهوم قشربندی اجتماعی را برای گروه‌های فعال شهری و اقتصادی و فکری ایران در برهه مورد نظر مناسب تشخیص داده است.

مسئله سوم ارزیابی و نقد نشدن ادبیات تحقیق از سوی نویسنده است و مشخص نکردن این که کارهای دیگر مرتبط با موضوع حاضر را چگونه ارزیابی می‌کند و کار ایشان چه مسئله جدیدی را طرح کرده و در چه ابعادی قرار است حرف جدیدی مطرح کند. مسئله چهارم انطباق نداشتن مبانی نظری و رویکرد تحقیق با عنوان اصلی است. درواقع، اگر بخواهیم به موضوع کتاب حاضر بپردازیم، یک رویکرد جامع را می‌توان رویکردی مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی دانست، چراکه عنوان و حوزه بحث دربردارنده مباحث جامعه‌شناسی و ارزیابی تاریخی از آن در یک مقطع مهم تاریخی است. عنوان تحقیق به گونه‌ای است که

باید از مطالعه جزئیات تاریخی به یک رویکرد ترکیبی نظری و تحلیلی رسید، اما در این کتاب از منظری ساختارگرایانه به نوعی جبر تاریخی تحولات گروه‌بندی اجتماعی متأثر از ساختارهای سیاسی-اقتصادی اکتفا شده است. گاهی بین گفتمان‌های سیاسی با جریان‌های سیاسی و احزاب و نسبت آنان با طبقات اجتماعی ایران تداخل وجود دارد. در واقع، ما در این ارزیابی خود نیاز به یک مبنای نظری ترکیبی نرم و انعطاف‌پذیری داشتیم تا در بردارنده تمام جزئیات تغییر عملکرد و ماهیت‌های دستخوش طبقه متوسط جامعه ایران باشد، زیرا مثلاً ممکن بوده که از هر قشر اجتماعی به هر نوع رویکرد سیاسی و فکری گرایش ایجاد شود که علت این امر ناشی از دوربودن منطق حاکم بر تحولات درون گروه‌های اجتماعی ایران از مفهوم طبقه اجتماعی «در خود» و «برای خود» بوده است.

مفاهیم به خصوص مفهوم اصلی و محوری این تحقیق به‌خوبی تعریف نشده و حد و مرز آن برای ارزیابی دقیق‌تر مشخص نشده است. بر این اساس گاهی در تعبیر و تحلیل‌های موجود در کتاب از مفهوم قشر متوسط و گاهی از مفهوم قشر میانی برای توضیح همان مفهوم طبقه متوسط استفاده شده است. مؤلف با اتخاذ هر مفهوم و متغیری در کار خود باید در پروسه تحقیق به متغیر اصلی وفادار می‌ماند و همه تحولات را در پرتو نقش‌آفرینی طبقه متوسط می‌دید، اما در کتاب طبقه متوسط این‌گونه عمل نشده است، به طوری که در فصل چهارم به بازنمایی گفتمان‌های سیاسی در جریان‌ها و جنبش‌های اجتماعی-سیاسی پرداخته شده است و شاید مخاطب کتاب خودش باید دریابد که منظور از جنبش‌های اجتماعی همان نقش طبقه متوسط است حال آن‌که در جنبش‌های مختلف این مقطع تاریخی گروه‌های پایین جامعه هم نقش داشته‌اند.

از نظر منبع‌شناسی مراجعه نکردن نویسنده به منابع تاریخ‌نگاری، روزنامه‌ها، خاطرات، و سفرنامه‌ها و ناآشنایی با رویکرد تاریخی در تحلیل مباحث یکی از مهم‌ترین مسائلی است که به محتوای بحث و تحلیل‌های کتاب ضربه زده است. هم‌چنین دوره‌بندی‌های اصلی تحقیق حاضر نه بر اساس سیر تحول رویکردهای درونی و نقش‌آفرینی‌های طبقه متوسط، بلکه متأثر از وقایع تاریخی است. بهتر بود که تقسیم‌بندی‌ها در پرتو سیر تحول‌آفرینی طبقه متوسط صورت می‌گرفت و سپس موضع‌گیری آنان به آن وقایع و یا نقشی که یک واقعه خاص در چینه درونی و عملکردی طبقه متوسط داشته بررسی می‌شد. یکی از مهم‌ترین اشکالات شکلی کتاب رعایت نکردن شماره‌بندی و در موارد متعدد شماره‌گذاری نکردن تیتراها و سوتیتراهاست که مشخص نمی‌شود چگونه به ایجاد نظم در ظاهر تحقیق پرداخته شده است.

## پی‌نوشت

۱. مفهومی که اولین بار روسو در خصوص مناسبات جدید حاکمان و مردم آن را مطرح کرد (← روسو، ۱۳۴۱)

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). *اندیشه ترقی و حکومت قانون؛ عصر سپهسالار*، تهران: خوارزمی.
- آفاری، زانت (۱۳۷۹). *انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۰۶-۱۹۱۱ م/ ۱۲۸۵-۱۲۹۰*، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۵). *مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه*، تهران: نشر تاریخ.
- اشرف، احمد و علی بنوعزیزی (۱۳۷۲). «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی»، ترجمه عماد افروغ، راه‌برد، زمستان، ش ۲.
- بحرانی، محمدحسین (۱۳۸۸). *طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر ۱۳۲۰-۱۳۸۰*، پژوهشی در گفت‌وگوهای سیاسی قشرهای میانی ایران، تهران: آگاه.
- بشیری، حسین (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر.
- بهنام، جمشید و شاپور راسخ (۱۳۴۹). *طرح ملامتی جامعه سیاسی ایران*، تهران: اندیشه.
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۹). *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۷). *توسعه و تضاد*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۴۱). *قرارداد اجتماعی*، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، تهران: انتشارات چهر.
- شجیعی، زهرا (۱۳۲۷). *نخبگان سیاسی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار (۱۳۳۲-۱۲۱۵ ق)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۲). *تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- فوران، جان (۱۳۸۰). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- قائم‌مقام فراهانی، میرزاعیسی (۱۳۲۴). *جهادیه با مقدمه جهانگیر قائم‌مقامی*، تهران: انتشارات فرهنگ ایران‌زمین.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲). *اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰). *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیّب، تهران: نشر نی.
- کسروی، احمد (۱۳۵۳). *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۵۷). *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، تهران: امیرکبیر.
- کرزن، جرج (۱۳۴۹). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملکزاده، مهدی (۱۳۷۱). *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۱، تهران: انتشارات علمی.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۸۴). *تاریخ بیاداری ایرانیان*، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- وطن‌خواه، مصطفی (۱۳۸۰). *موانع تاریخی و توسعه‌نیافتگی در ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیش از سرمایه‌داری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.